

مکاتیب تاریخی

فرمان تدریس نظامیه نیشابور
بنام محیی الدین محمد بن یحیی نیشابوری
بقلم آقای

عبدالحسین

در مجموعه منشآت علی بن احمد کاتب معروف بانابک منتجب الدین بدیع جوینی که مدتی ریاست دیوان انشاء سلطان سنجر سلجوقی را داشته یعنی در مجموعه موسوم بعتبة الکتبه ۱ فرماینست از سلطان سنجر در خصوص تفویض تدریس مدرسه نظامیه نیشابور و نظارت در موقوفات آن بمحمد بن یحیی نیشابوری فقیه و دانشمند معروف قرن ششم هجری. این فرمان که در نهایت فصاحت و بلاغت نوشته شده متأسفانه در تنها نسخه ای که از عتبه الکتبه در دست است از وسط آن قریب بیک صفحه افتاده و اگر مجموعه منشآت لنین گراد ۲ که آن نیز حاوی قسمتی از مراسلات درباری و رسمی ایران در قرن ششم و هفتم هجری است نبود شاید رفع این نقیصه بهیچوجه امکان نداشت. ما در اینجا پس از مقابله این دو مجموعه با یکدیگر و تکمیل این سقط آن فرمان را که سند مهمی است منتشر میکنیم و قبل از آن سطری چند در ترجمه احوال محمد بن یحیی و اهمیت مقام علمی او می نگاریم.

-
- ۱ - اصل این مجموعه منحصر بفرد تحت شماره ۶۲۹۲ در کتابخانه ملی مصر موجود است و استاد علامه آقای محمد قزوینی از روی آن عکسی برداشته و برای وزارت فرهنگ ایران فرستاده اند. این نسخه عکسی در کتابخانه ملی طهران مضبوط است.
 - ۲ - از این نسخه نیز آقای قزوینی عکسی بفرج وزارت فرهنگ ایران برداشته و بکتابخانه ملی طهران فرستاده اند.

ابوسعبد یا ابوسعید محمد بن یحیی بن ابی منصور در سال ۴۷۶ در طریشت (یعنی ترشیز حالیه که در آن ایام ضمیمه ولایت نیشابور بوده) از مادر بزاد و پس از گذراندن سنین طفولیت و آشنا شدن بسیاری از علوم و آداب زمان برای تکمیل فقه بخدمت امام ابو حامد محمد بن محمد بن محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۰) و ابوالمظفر احمد بن محمد خوافی (متوفی سال ۵۰۰) که در خراسان در آن عهد باستادی و بلندی مقام علمی شهرت داشتند شتافت و طولی نکشید که از بزرگترین شاگردان غزالی گردید و ریاست پیروان شافعی در نیشابور باو رسید. عمر او بتدریس در نظامیه نیشابور و نظامیه هرات بو عظ و تذکیر میگذشت و از بیشتر نقاط مستفیدان بیای درس او می آمدند و از خرمن فضلش خوشه بر می گرفتند و این شاگردان نیز خود بعدها اکثر از مشاهیر علما شدند. از جمله این شاگردان یکی ظهیرالدین ابوالحسن علی بن ابی القاسم بیهقی مؤلف معروف تاریخ بیهق و مشارب التجارب و تتمه صوان الحکمه و کتب معتبره دیگر است که همیشه در استاد خود بچشم تعظیم می نگریسته و او را مدح میگفته است و این بیت عربی از بیهقی است در مدح محمد بن یحیی :

رفات الدین والاسلام یحیا بمحیی الدین مولانا ابن یحیی
 كأن الله رب العرش یلقى علیه حین یلقى المدرس وحیا

و همین دانشمند پس از مرگ محمد بن یحیی دو بیت ذیل را در مرثیه او گفته است :

یا سافکاً دم عالم متبحر قد طارفی اقصی الممالک صیته
 تالله قل لی یا ظلوم ولا تخف من کان محیی الدین کیف تمیته

۱ - کتبه محمد بن یحیی را باختلاف ابو سعد و ابوسعید هر دو ضبط کرده اند ، در وفيات الاعیان ابن خلکان (ج ۲ ص ۳۹ چاپ طهران) والوافی الوفیات صفدی (بنقل از آن در حواشی راحة الصدور) و طبقات الشافیه ابوبکر بن هدایه (ص ۷۷ چاپ بغداد) و حاشیه یاقفی «ابوسعبد» ذکر شده در صورتیکه در طبقات الشافیه سبکی (ج ۴ ص ۱۹۷) و تهذیب الأسماء نووی (ج ۲ ص ۹۵) «ابوسعید» آمده .

از تألیفات او نام دو کتاب باقیست یکی الانصاف فی مسائل الخلاف دیگری المحيط فی شرح الوسیط که ظاهراً هر دو از میان رفته و اثری از آنها حتی در کتابخانه‌های مهم کشورهایی که فهارس مطبوعه دارند نیست تنها یک مقدار از آراء فقهیه او را سبکی در طبقات الشافعیه ذکر نموده است.

محمد بن یحیی با اینکه مردی فقیه و زاهد و متورع بوده با شعر و ادب نیز سر و کار داشته و از او اشعاری لطیف عبری و فارسی مانده از آن جمله یک قطعه عربی در این خلکان و یک قطعه و چند رباعی بفارسی در لباب‌الالباب باقیست اینست آن قطعه عربی:

وقالوا یصیر الشعر فی الماء حیه
اذا الشمس لاقته فما خلته صدقا
فلما التوی صدغاه فی ماء وجهه
وقد لسعا قلبی تیقننه حقا
اینک قطعه و رباعیات فارسی او بنقل از لباب‌الالباب:

هر که احوال ظاهرش نیکوست
دان که احوال باطنش تبه است
مرد صورت مباح کز صورت
تا بمعنی هزار سال ره است
لاله را سرخ روی می بینی
دل لاله نگر که چون سیه است

ای لعل ترا قوت و رزاقی عمر
تا جام اجل بر نکند ساقی عمر
با ما چه بسر بری بزراقی عمر
دست من و دامن تو و باقی عمر

ناگه یارم بینخبر و آوازه
گفتم که چون ناگه آمدی عیب ممکن
آمد بر من ز لطف بی اندازه
چشم ترونان خشک و روی تازه

ای گشته درون من چو بیرون تو خون
از بیسه بیرون ز درون بیرون کن
مهر دگران برون و زان تو درون
بیرون درون به که درون بیرون

ای حسن تو در جهان ز آوازه برون
ز اندازه برون است چو حسن تو غم برون
وی خانه مهر تو ز دروازه برون
فریاد از این غم ز اندازه برون

ظالم که کباب از دل درویش خورد چون در نگر د زهلولی خویش خورد
 دنیا عسلست هر که زویش خورد خون افزاید تب آورد نیش خورد

اهمیت مقام محمد بن یحیی و جلالت قدر او را نزد بزرگان و شاه از حکایتی که سید صدرالدین صاحب زبدة التواریخ آورده بخوبی میتوان دریافت و ترجمه آن حکایت بنقل از زبدة التواریخ چنین است ۲:

دایمی که بین شافعیه و حنفیه نیشابور نزاع در گرفت و از حنفیه هفتاد تن بقتل رسیدند سلطان سنجر در لشکر گاه خود نزدیک این شهر بود. حاجب سالار خود محمود کاشانی ۳ را نزد محمد بن یحیی فرستاد و گفت با بگو که سلطان میگوید که این شهر از آن نست یا از آن من اگر از من است آنرا ترك گو و از آنجا خارج شو و اگر از آن تست پس آمدن مرا آماده باش و بهر حال باید از آن بیرون روی. محمود کاشانی بحلقه درس محمد بن یحیی در جامع نیشابور در آمد و بر او که بمطالعه اشتغال داشت سلام گفت. محمد بن یحیی التفاتی نکرد و از مطالعه سر بر نداشت. حاجب نزدیک او نشست و گفت سلام علیکم، محمد بن یحیی سر از کتاب برداشت و گفت: و علی عباد الله الصالحین. حاجب پیش او زانو زد و گفت سلطان سلام میفرستد و میگوید که تفصیل واقعه نیشابور بسمع ما رسیده و دانسته ایم که حاکم مطلق در این شهر توئی و هر چه میخواهی میکنی و چنین می نماید که کسی دیگر قدرت آنکه باتو در مقام نزاع بر آید یا حکم ترا در کند نیست و آنچه ما داریم نیز از برکت و نعمت دعای تو است. حاجب این بیغام ابلاغ کرد و بخدمت سلطان برگشت. سلطان که از فرستادن حاجب و بیغام سخت پشیمان شده بود بی تابانه انتظار مراجعت او را داشت و چون برگشت از او پرسید باشیخ چه گفتی. حاجب آنچه در میان رفته بود تقریر کرد، سلطان گفت بسر من سوگند یاد کن که چنین گفتی،

۱ - لباب الالباب جلد اول صفحه ۲۲۹ - ۲۳۰

۲ - زبدة التواریخ صفحه ۱۲۵ - ۱۲۶ (چاپ لاهور)

۳ - یعنی نظام الدین محمود کاشانی حاجب سنجر (راحة الصدور ص ۱۶۸ و جامع التواریخ رشید الدین فضل الله)

حاجب سوگند یاد کرد. سلطان از اندیشه بیرون آمد و بر او آفرین خواند و بر قدر و منزلت او افزود و ولایت نیشابور را در قلمرو او نهاد.

در ابتدای سال ۵۴۸ ه در خراسان واقعه‌ای روی داد سخت هولناک که از لحاظ شدت دستی کم از حمله مغول نداشت و آن هجوم غزان بود بشهرهای آباد و پر جمعیت خراسان و تفصیل آن در تمام تواریخ راجع بزمان سلجوقیه آمده است مختصر آن اینکه غزان که از شدت عمل و سخت گیری های حکام سلجوقی بتنگ آمده بودند آغاز طغیان کردند و چون سلطان عازم جلو گیری ایشان شد سران غز از در معذرت خواهی در آمدند و سر بر خاک اطاعت نهادند ولی سرداران سپاه سلطان سنجر راضی نشدند و سلطان را واداشتند تا بر آنان حمله کند، غزان دست از جان شسته چندان استقامت کردند که لشکر سلطان منهزم گردید و کمی بعد یعنی در جمادی الاولی سال ۵۴۸ ه سنجر اسیر آنان شد و وحشیان غز بر خراسان و شهرهای آباد و پر جمعیت و پر ثروت آن حمله بردند و از قتل و غارت و نهب و تاراج فرو گذار نکردند این واقعه در عالم اسلامی بسیار مؤثر افتاد و شعراء بر خراسان و خرابی آن گریستند و مرثیه‌ها گفتند قصیده شیوای انوری در تأسف از وضع زمان و هجوم غزان و طلب یاری از خاقان سمرقند به مطلع: بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر نامه اهل خراسان بیر خاقان بر بغایت مشهور است.

در طی این حادثه بسیاری از بزرگان علم و ادب و مشایخ متصوفه مانند بازماندگان خواجه ابو سعید ابو الخیر و بزرگان فقها و قضاة چون قاضی حسین بن محمد اربابندی و قاضی علی بن مسعود و جمیع کثیری کشته شدند و از جمله کشته شدگان نیشابور یکی هم همین محمد بن یحیی بود. اگر چه در تاریخ قتل او اختلاف است و آنرا بعضی در شوال ۵۴۹ ه و عده‌ای در رمضان ۵۴۸ ه نوشته اند ولی در طرز قتل او هیچ اختلافی

۱ - ابن خلکان و ذهبی در دول الاسلام (ج ۲ ص ۴۵) و سبکی تاریخ قتل او را در رمضان ۵۴۸ ه نوشته اند و این مقارن استیلای طایفه غز است بر نیشابور در بار اول لیکن ابن الاثیر و ابوبکر بن هدایه (بنقل از سمعی) گفته اند که قتل محمد بن یحیی در جامع نیشابور در شوال ۵۴۹ ه اتفاق افتاده و شوال ۵۴۹ ه تاریخ استیلای ثانوی طایفه غز است بر نیشابور و قتل عام ایشان از مردم آن شهر. چون بنای تاریخ ابن الاثیر در ذکر وقایع این ایام کتاب مشارب التجارب ظهور الدین ابوالحسن بیهقی شاکر محمد بن یحیی بوده و سمعی نیز که ابوبکر بن هدایه قول او را در همین خصوص نقل میکنند از قضایای خراسان در این تاریخ از هر کس بهتر اطلاع داشته بنا بر این تاریخ شوال ۵۴۹ ه صحت نزدیکتر مینماید.

نیست و عموم مورخین آنرا بیک طور نوشته‌اند از همه واضحت‌تر نوشته صاحب مجالس -
المؤمنین است که علت قتل آن را نیز بیان کرده است، اینست عین عبارت قاضی نورالله
شوشتری در این باره :

« در آن اوقات غزان یاغی شدند و سلطان سنجر محمد بن یحیی را بخواند
و گفت این ترکان بر من خروج کردند فتوی میدهی؟ محمد گفت خارجی گشتند
و خون ایشان حلال باشد و بدین دعوت فتوی نوشت، سلطان سنجر آنرا ازو برگرفت
بجرب غزان رفت و چون ایشان بر سلطان سنجر ظفر یافتند سلطان را گرفته
خراسانرا مسخر ساختند محمد بن یحیی را گرفته خاک در دهن وی کردند تا
هلاک شد. » ۱۰

این واقعه یعنی قتل یکی از بزرگترین علماء خراسان در جهان اسلامی تأثیری
فراوان کرد و دل‌های حساس صاحبان ذوق و طلاب علم و ادب را بدرد آورد؛ اینمندی
از مرثی مؤثری که درین باره گفته شده است بخوبی بر میآید اینست یکی از آن
مرثی :

مضی الذی کان یحیی الدر من فیه	بسیل بالفضل والافضال وادیه
مضی ابن یحیی الذی قد کان صوب حیا	لا بر شهر ۲ و مصباحاً لداجیه
خلا خراسان من علم و من ورع	لما نعاہ الی الآفاق ناعیه
لما أماتوه مات السدین و أسفا	من ذا الذی بعد محیی الدین یحییه

این قطعه را ابن الاثیر نقل کرده و بعلمی بن ابراهیم الکاتب نسبت داده است ۳
از جمله کسانیکه بفارسی ویرا زتاء گفته‌اند شاعر مطلق قرن ششم حکیم
خاقانی است و وی در رثاء محمد بن یحیی چندین قطعه و قصیده گفته است و معلوم
میشود که مرگ این دانشمند با آن وضع فجیع در روح حساس شاعر بزرگوار

۱ - مجالس المؤمنین مجلس ششم در شرح حال سنائی

۲ - ابرشهر نام قدیم شهر نیشابور است .

۳ - ابن الاثیر در وقایع ۵۴۸ - و غرض از این علی بن ابراهیم الکاتب ظاهرأ
همان وحیدالدین علی بن ابراهیم کاتب بهیقی شاعر است که شرح حال ویک قطعه از اشعار
اورا ظهیرالدین بهیقی در تاریخ بهیق (صفحه ۲۲۷ چاپ آقای بهمنیار) آورده است .

تأثیر شدید کرده است، اینست چند بیت از قصیده معروف خاقانی :

آن مصر مملکت که تودیدی خراب شد
وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد
سرو سعادت از تف خذلان زگال گشت
وا کنون بر آن زگال جگرها کباب شد
تا آنجا که گوید :

دوش آن زمان که طره شب شانه کرد چرخ
دیدم صف ملائکه چرخ نوحه گسر
چند آنکه آن خطیب سحر در خطاب شد
گفتم بگوش صبح که این چشم زخم چیست
کاشکال و حال چرخ چنین ناصواب شد
صبح آه آتشین ز جگر بر کشید و گفت
دردا که کارهای خراسان بر آب شد
گردون سر محمد یحیی بیاد داد
مخمت رقیب سنجر مالک رقاب شد
ای مشتری ردا بنه از سر که طیلسان
در گردن محمد یحیی طناب شد
و همچنین در قصیده ای بمطلع :

تا در دو مخمت است درین تنگنای خاک
در رثاء محمد بن یحیی میگوید :

گیتی پی محمد یحیی بماتمند
از قمه نوابت تا منتهای خاک
او کوه علم بود که برخاست از جهان
بی کوه کی قرار پذیرد بنای خاک
تب لرزه یافت پیکر خاک از فراق او
هم مرقد مقدس او شد شفای خاک
باطرهای روضه پاکش عجب مدار
گر طوبی بهشت بر آرد گیای خاک
از گنبد فلک ندی آمد بگوش او
کای گنبد تو کعبه حاجت روای خاک
بر دست خاکیان خبه گشت آنفرشته خلق
ای فری او چه سنجد تعظیم سنجر
دید آسمان که دردهنش خاک میکنند
ای خاک بر سر فلک آخر چرا نگفت
جبریل بر موافقت آن دهان پاک
سو گنبد هم بجان شریفش که خورده نیست
زو به نواله ای دهن ناشتای خاک
در ملت محمد مرسل نداشت عکس
فاضلتر از محمد یحیی فنای خاک

آن کرد روز تهلکه دندان فدای سنگ
 کو فکر او که بود ضیابخش آفتاب
 زان فکر و ذکر چرخ و زمین بی نصیب ماند
 خاک درش خزاین ارواح چرخ دان
 پاکا منزها تو نهادی بامر خویش
 خاک چهل صباح سرشتی بدست صنع
 خاقانیست خاک درت حافظش تو باش
 جوقی لثیم یک دوسه کچ سیر گورسار
 در دیوان خاقانی گذشته از این مرانی دو قطعه دیگر نیز در همین موضوع هست، یکی این قطعه:

خاقانیا بسوك خراسان سیاه پوش
 عیسی بحکم رنگری بر مصیبتش
 دهر از سر محمد یحیی ردا فکنند
 و قطعه ثانی این است:

های خاقانی ترا جای شکر ریز است و شکر
 محیی الدین کو دهان دین بدتر آگنده بود
 گذشته از اینها خاقانی در قصیده معروف خود بمطلع ذیل:
 رهروم مقصد امکان بخراسان یابم
 در ضمن اظهار شوقی که بوصول بخاک خراسان میکند و محامد آنرا
 می شمارد ذکر محمد بن یحیی را نیز بمیان می آورد و میگوید:

بسر خاک محمد پسر یحیی پاک
 از سرروضه فاروق فرق صدر شهید
 روم و رتبت حسان بخراسان یابم
 بوی جان داروی فرقان بخراسان یابم

محبی الدین که سلیمان صفتست و خدمش
شافعی بینم و در دست هر انگشتی از او
هادی امت و مهدی زمان کز قلمش
گوهر افسر اسلام که از خاک درش
سخن و لهجه یحیی و محمد نکریم
دل او ثانی خورشید فلک دانم و باز

... الخ ٢

این بود اجمالی از احوال محمد بن یحیی عالم معروف، و رئیس اصحاب شافعی در نیشابور، برای اطلاع مفصلتر از احوال او رجوع شود بوفیات الأعیان ابن خلکان ج ٢ ص ٣٩ و راحة الصدور ١٨١-١٨٢ و حواشی آن صفحه ٤٨٣ (ب نقل از الوافی بالوفیات صفدی) و طبقات الشافعیة سبکی ج ٤ ص ١٩٧-١٩٨ و طبقات الشافعیة ابو بکر ابن هدایه ص ٧٧ و لباب الألباب عوفی ج ١ ص ٢٢٩-٢٣٠ و ابن الاثیر در وقایع سال ٥٤٨ و تهذیب الاسماء نوری ج ٢ ص ٩٥ و زبدة التواریخ سید صدر الدین صفحه ١٢٥-١٢٦ و جامع التواریخ رشید الدین فضل الله (خطی) و تاریخ گزیده ص ٦٢ و روضات الجنات ص ٦٠٥ و مجالس المؤمنین (مجلس ششم در شرح حال سنائی) و هفت اقلیم در ذیل نیشابور و تاریخ یافعی در وقایع سال ٥٤٨ و حبیب السیر و روضة الصفا و غیرها.

پس از ذکر این مقدمات عین فرمان سلطان سنجر را در تقلید تدریس مدرسه نظامیه نیشابور بنام او که بقلم اتابک منتجب الدین جوینی است ذیل از روی عتبه الکتبه نقل میکنیم و قسمت ناقص این نسخه را از روی نسخه منشآت لنین گراد بدست میدهیم:

١ - شاید از این کلمه «سعدان» بتوان حدس اینکه کنیه او «ابوسعبد» بوده نه «ابوسعید» تأیید کرد.

٢ - برای بقیه اشعار خاقانی در حق محمد بن یحیی رجوع کنید بدیوان خاقانی چاپ مرحوم عبدالرسولی صفحات ١٥٧ و ٢٤٢ و ٢٧٩ و ٦١٧

تقلید تدریس مدرسه نظامیه نیشابور

بخواجه محیی الدین محمد بن یحیی

مراتب طبقات جهانیان و درجات اصناف خلائق متفاوتست و معارج و مدارج هر کس باندازه علم و عقل مختلف چنانکه قرآن مجید الذی لایأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید مخبر است ازین معنی و مشعر ازین حال و رفعا بعضکم فوق بعض درجات و باتفاق ارباب حقایق و اصحاب عقول که اشرف خلائق ایزد تعالی و انفس صنایع او اند فضل سبق در حلبات محاسن و آداب و منقبت تقدم میان جماهیر اولوا الالباب علماء دین و ائمه علم شریعت را که ورثه انبیاءند صلوات الله علیهم اجمعین مسلمست و اعلام دولت اسلام بآثر و مفاخر ایشان مظفر و منصور و مشاهد و معاهد شریعت سید المرسلین و خاتم النبیین بمواعظ و زواجر ایشان منور و معمور ماند و چون ایزد سبحانه و تعالی بنده را سعادت ابدی کرامت خواهد کردن و در دنیا و عقبی منزلت اختیار و ابرار ارزانی داشتن او را بر اعلام معالم شریعت حریص گرداند و توفیق تشیید انبیه عالیه و تمهید اساس معاهد خیرات و تربیت و اصطناع ائمه دین دهد چنانکه خواجه شهید نظام الملک را تفهمه الله بغفرانه داد و در جوهر مطهر و سینة پاک او حرصی نهاد بر تقدیم آنچه از برکات آن ملک عالم در قبضه اقتدار او آمد و عالمیان غریق و رهین انعام و احسان او گشتند و شاکر عدل و انصاف او شدند و رایات ملت اسلام از رای صائب او نصرت یافت و آفتاب جاه و حشمت او بر کافه خلائق مشرق و مغرب تافت و تا منقرض کاینات و منقطع موجودات مبنای و معانی طاعات و عبادات و مساکن و مواطن علما و عباد و ائمه و زهاد و معابر و مسالک اختیار و اشراف آفاق بر او و بحر او و غور او و نجدا از شواهد و براهین علو همت و عقیدت پاک بی شبهت او خواهد بود و زبان حال در جهان نداند میدهد، شعر :

هذا العلاء و ما عداه سفال هذا الجلال و ما سواه محال

یبقی نظام الملک ما بقیت له و هو الخلود حقیقة اطلال

و هر چند ربع مسکون بآثار و انبیه نظام الملکی آراسته است و هیچ شهر از

شهرهای اسلام از آن حلیت و زینت عاطل و خالی نماندست و ما از آفریدگار عز اسمہ ۱ توفیق می‌نخواهیم تا در مدت بقا و نوبت ایالت خویش ترتیبی هر چه برونق و طراوت آن باز گردد می‌فرماییم و اورا بر امهات و مهمات جهان مقدم می‌داریم و بهر سعی که درین باب میسر گردد و بروان مقدس خواجہ شہید نور اللہ مضجعہ تقرب جوئیم [کذا] و آن تقرب سبب مرضاة ایزد سبحانہ و تعالی باشد و موجب فوز و نجات یوم لایفیع مال و لابنون الامن اتی اللہ بقلب سلیم اما اهتمام نمودن بمصالح آنچه از باب خیرات مذکور و مشہور است در نشابور کہ واسطہ عقد ممالک است و قبضہ دیار خراسان و عراق بر خویشتمن معین تر شناسیم و ہمت بدان نگران و مایل تر یابیم و علی الخصوص مدرسہ نظامی کہ مہبط رحمت ایزدی و منشأ حقایق مسلمانی است و مستقر و متکاء فقہا و علماء دین کہ مفاتیح انوار ہدی و مصابیح انواع ورع و تقوی اند و ہموارہ صدر و مقتدی و مدرس این مدرسہ بزرگانی بودہ اند کہ نجاتی رہا آفاق من کل فح عمیق بجانب ایشان رحلت کردہ اند و بخدمت ایشان رغبت داشتہ و از بحار علوم و انوار آداب ایشان اغتراف و اقتباس کردہ و چون روزگار ما بجمال و کمال و فضل و علم و عفت خواجہ امام اجل محیی الدین محمد بن یحیی متع اللہ بطول بقاۃ متجمل است و بر عالم علوم دینی خاطر خطیر او والی و جملہ اکابر و فحول علماء فریقین حرس اللہ اقتدار ہم اورا مطواع و منقاد و از وی مستفید و مقتبس و بر تعظیم و تقدیم جانب او متفق و منطبق ہر بنیاد و اطراء او ماثبر و مواظب و محیی الدین در عفاف و دیانت و سپردن منہاج حق بمرتبہ رسیدست کہ ارواح انقیاء سلف رضوان اللہ علیہم اجمعین بروی آفرین میخوانند و معاصران اورا بامکان او تہنیت میگویند و ما کان اللہ لیلعذبہم و انت فیہم واجب دیدیم بل کہ عین فرض دانستیم بعد از استخارہ از حضرت عزت الہی مدرسہ نظامیہ کہ مشہورترین مدارس جهان و عزیزترین بقاع طلبیہ علمست بمحیی الدین سپردن و منصب تدریس کہ اشرف المناصب است بوی ارزانی داشتن و مصالح فقہا و مدرسہ و اوقاف و ترتیب ہر چہ بدان مضافست و منسوب در عہدہ علم و عفت و دیانت او

کردن تا چنانکه از سداد و حسن طریقت و سیرت و عقیدت و غزارت و فضل و عظمت او معهود و مأثور است آن مهم بزرگ را بواجبی اعتناق کند و از خدای تعالی توفیق خواهد بر اقامت شرایط آن چنانکه حجت وقف بدان ناطق است و از سیر و سنن ائمه سلف رضوان الله علیهم اجمعین بوی رسیدست و چون دانسته ایم که محیی الدین بزرگوارتر از آنست که در ملابست این خیر بزرگ بوساینتی محتاج باشد بساط اطنابی که درین باب معتاد گشتست طی فرمودیم تا آنچه رای صائب او از تمهید قواعد پسندیده بیند تقدیم میکنند و در اظهار آثار خیر باقصی الامکان می رسد و ما را از آن مهم دینی فارغ دل می دارد و ذکر جمیل هر روز منتشرتر می گرداند تا متعلمان و مستفیدان از اقصای برغبته صادق بدان بقعه علم و خطه شرعی شتابند و روزگار محیی الدین مفتنم می شمرند و برکات افادت و استفادت علم بدولت قاهره میرسد و روان مقدس خواجه شهید نظام الملک بروح و راحت می پیوندد ان شاء الله . سبیل مشاهیر و ائمه و اکابر و علما و قضاة و اعیان و معتبران نیشابور ادام الله تأییدهم آنست که این تفویض و تقلید را باهتر از و ارتیاح تلقی کنند و بشرایط اعزاز و رسم نثار تهنیت قیام نمایند و در مساعدت و متابعت جانب محیی الدین طریق اخلاص سپرند و از سرای ریاست و مجلس قضا حما هما الله آنچه بزیادت حرمت و تمهید اساس رتبت و منزلت محیی الدین پیوندد تقدیم کنند و بر احترام علما و فقها که بجانب محیی الدین اتصال دارند متوفر باشند و ایشان را از اقران و اکفا بمزید اعزاز و تبجیل ممیز گردانند و متصرفان اوقاف دام عزهم بر حسب اشارت و صواب دید محیی الدین جریات و مشاهرات ایشان روان دارند و فراغ دل ایشان بجویند و در عمارت مدرسه و اصلاح هر چه او از آن مسترم گردد بوقت ایستادگی نمایند و در همه معانی از آنچه محیی الدین اشارت کند و مصلحت بیند عدول نمایند و متابعت رای و ممثل حکم او باشند و رضا و سعخط ما از نتایج شکر و شکایت او دانند ان شاء الله و حده .